

# تشکیلات و گروه‌های مهم تئاتری تهران

گروه هنری آناهیتا  
شهرام زرگر

عضو هیئت علمی دانشکده سینما و تئاتر

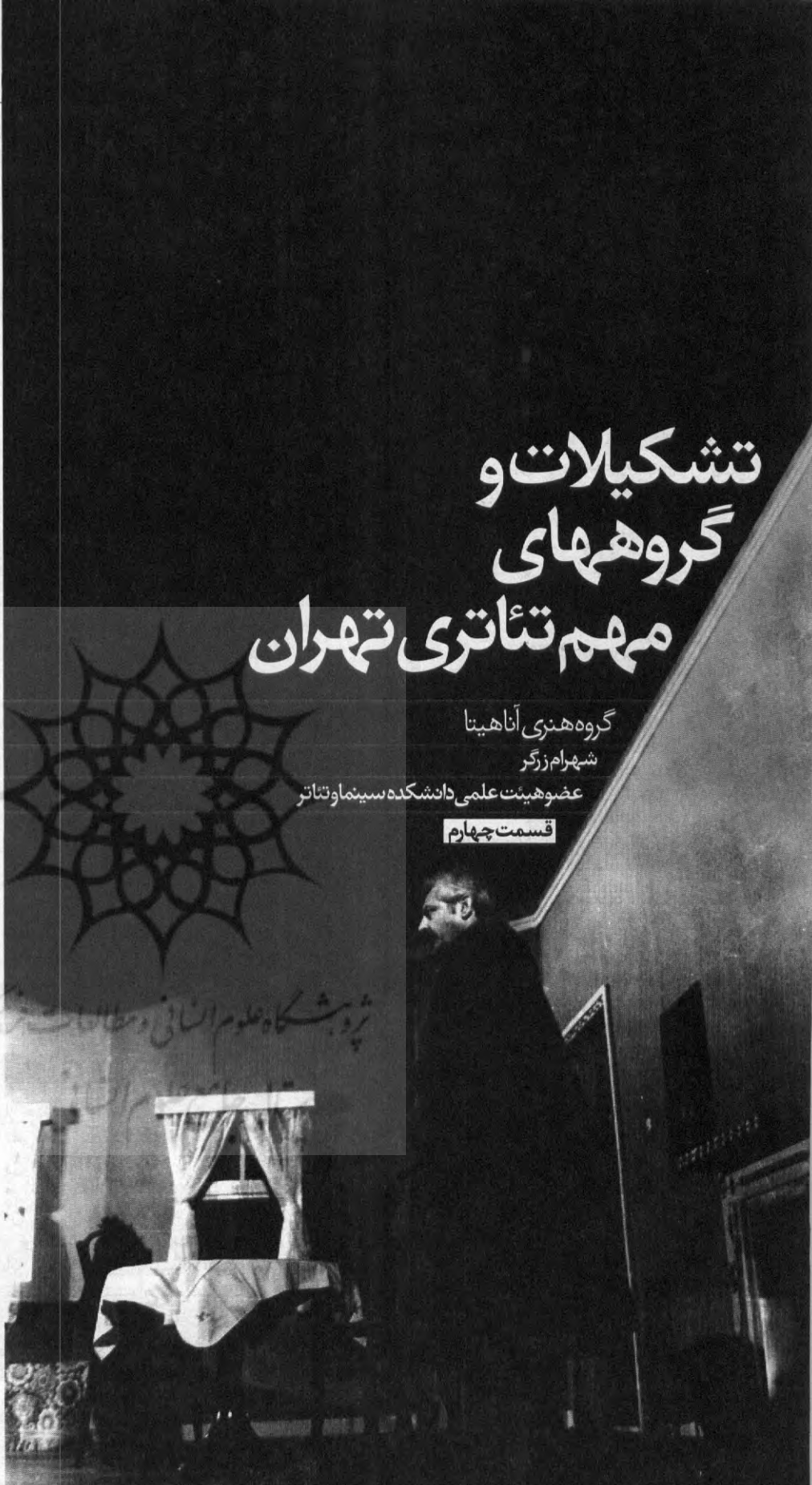
قسمت چهارم

اوایل سال ۱۳۳۷، مصطفی اسکویی با همسرش مهین اسکویی اقدام به تأسیس گروه تئاتری با اهداف آموزشی و اجرایی مداوم کردند. محل این تئاتر در کوی یوسف‌آباد با نخستین اجرای نمایش اتللو به کارگردانی مصطفی اسکویی در ۲۷ اسفند ۱۳۳۷، افتتاح گردید. این نمایش به مدت ۱۵۸ شب روی صحنه، نمایش داده شد که از توفیق نسبتاً خوبی برخوردار بود. مصطفی اسکویی از فارغ‌التحصیلان دوره سوم هنرستان هنرپیشگی بود که به اتفاق همسرش مهین اسکویی قبل از تأسیس گروه هنری آناهیتا در دهه ۳۰ جزء بازیگران «تئاتر فردوسی» بودند و با عبدالحسین نوشین همکاری می‌کردند که بعدها با دستگیری نوشین آنها نیز برای تحصیل عازم فرانسه شدند و در کنسرواتوار هنر دراماتیک پاریس به تحصیل پرداختند و در سال ۱۳۲۹ به مسکو رفتند و در انستیتوی هنرهای تئاتری مسکو در رشته کارگردانی تئاتر ادامه تحصیل دادند. تا سال ۱۳۳۵ که شوروی را به قصد سوئیس و آلمان فدرال ترک کردند و بعد از چندی، به ایران بازگشتند و با ادعای آموزش سیستم استانیسلاوسکی اقدام به گردآوری هنرجویان کردند.

مصطفی اسکویی در کتاب پژوهشی در تاریخ تئاتر ایران چنین می‌نویسد:

«... در پی دستگیری نوشین و خیرخواه و توقف تئاتر فردوسی، نویسنده به اتفاق سهیلا (اسکویی) که از اندکی پیش کار بازیگری را آغاز کرده بود، به اراده شخصی و به قصد تحصیل عازم پاریس شد. توفیق در کنسرواتوار هنر دراماتیک پاریس و آشنایی با ژان یونل، استاد کنسرواتوار، و استفاده از محضر وی موجب آگاهی بیشتر پیرامون این واقعیت شد که تحصیل یک تن بازیگر، ولو در عالی‌ترین سطح به تنهایی گرهی از کار فروبسته تئاتر ملی ایران، نخواهد گشود. تئاتر ایران نیازمند سازماندهی، آموزش‌دهنده و کارگردان است. وقوف بر این امر مهم و سرنوشت‌ساز سبب پی‌گیری بی‌وقفه نویسنده در امر تحصیل رشته کارگردانی و عزیمت به مسکو، در سال ۱۳۲۹، شد.»

اسکویی پس از شش سال اقامت در مسکو و اتمام رشته کارگردانی در انستیتوی دولتی هنرهای تئاتری مسکو، زیر نظر پروفسور یوری زاوداسکی، که از شاگردان استانیسلاوسکی بود، در اواخر سال ۱۳۳۵ با همسرش شوروی را به مقصد سوئیس و آلمان فدرال ترک کرد و بعد از یک سال توقف در این دو کشور به ایران بازگشت و محل سینمای متروکه‌ای را در یوسف‌آباد اجاره نمود و آنجا را به مرکزی تحت عنوان هنرکده بازیگری و تئاتر، برای آموزش جوانان تبدیل کرد. در این هنرکده، جوانان عصرها رایگان تعلیم می‌گرفتند و ماحصل



دروس عملی خود را به عنوان برنامه تئاتری جدید و شیوه‌ای نو، در معرض تماشای عموم می‌گذاشتند.

نشریه پُست تهران سینمایی، در این باره نوشت: «گردانندگان تئاتر آناهیتا برای ترویج هنر تئاتر، یک کلاس هنرپیشگی تأسیس کرده‌اند و تصمیم دارند نوجوانان علاقه‌مند و با استعداد را پرورش دهند. این اقدام گردانندگان تئاتر آناهیتا قابل ستایش است. به خصوص اینکه یک کلاس کنکور هم تشکیل داده‌اند. به طوری که اطلاع حاصل شد نام‌نویسی شده است و تا آخر اردیبهشت ادامه دارد. از این شرکت‌کنندگان فقط پنجاه نفر انتخاب می‌شوند و دوره کنکور این کلاس را که سه ماه می‌باشد، خواهند دید. سپس از بین این پنجاه نفر، بیست نفر برگزیده می‌شوند که دوره اصلی کلاس تئاتر را خواهند دید. دروس این کلاس توسط مصطفی اسکویی و بانو مهین اسکویی تدریس خواهد شد.»

مصطفی اسکویی در گفت‌وگویی با حسین علی طباطبایی، درباره روش و شیوه تدریس در کلاسهایش چنین می‌گوید:

«... کلاس تئاتر، در واقع کارگاهی بود که نمایشنامه‌های اجرایی صحنه را آماده می‌کرد. بدین ترتیب که هر سال فارغ‌التحصیلان کلاس یک نمایشنامه را تمرین می‌کردند و به روی صحنه می‌بردند ... در تعلیم و پرورش هنرجویان به جنبه‌های علمی تئاتر با مهارت هنرپیشگی و فن بیان توجه بیشتری می‌شد و کیفیت اجرایی نمایشنامه در دست تهیه نیز، در نظر گرفته می‌شد. مثلاً وقتی می‌خواستیم نمایشنامه "هیاهوی بسیار برای هیچ" شکسپیر را برای اجرا تمرین کنیم، چون برای کیفیت مطلوب بازی، به انعطاف و نرمش بدنی بازیگر نیاز داشتیم، کلاس نرمش بدن زیر نظر آرم سپاهی تشکیل شد ... در ضمن تئوریهای بازیگری و دیگر دروس نظری نیز تا آنجا که به کار عملی کمک می‌کرد مورد بحث و گفت‌وگو در کلاس قرار می‌گرفت. ولی هنرجویان برای مطالعه کتب مختلف مربوط به فنون تئاتر نیز راهنمایی می‌شدند. برای کلاس تئاتر هر سال ۲۰ الی ۲۵ نفر داوطلب برگزیده می‌شدند. در دوره اول از هنرجویان شهریه‌ای دریافت نمی‌شد ولی بعداً شهریه‌ای نیز برای استفاده از کلاس تعیین گردید. معهداً این شهریه‌ها برای تهیه و تدارک نمایشنامه‌های خود هنرجویان به مصرف می‌رسید.»

نخستین اجرای این گروه، نمایش اتللو اثر شکسپیر به کارگردانی مصطفی اسکویی بود که افراد زیر در آن شرکت داشتند: آرم کیکاووسی، پرویز بهرام، مهین اسکویی، امیر امجدی، جعفر والی، مصطفی اسکویی، عبدالله بوتیمار، سیروس ابراهیم‌زاده، منصور جوهری، حسین کسبیان،

ماهرخ جزنی، مصطفی عالمیان، منوچهر فروهید، ادوار بالاسانین، بیژن محتشم و ...

بیژن مفید، نمایشنامه‌نویس، بازیگر و کارگردان تئاتر درباره این نمایش نوشت:

«... اسکوییها برای آغاز کار خود مسئله هنرپیشه را به بهترین شکل حل کردند. کسانی که دستشان در کار است به خوبی می‌دانستند که پیدا کردن یک عده جوان مستعد و علاقه‌مند تا چه حد دشوار است ... اسکویی پس از جست و جوی زیاد توانست عده دلخواهش را از میان صدها داوطلب انتخاب کند. وی با یک روش اصولی و سبک مشخصی که آموخته بود به تربیت هنرپیشگانش پرداخت و نمایشنامه اتللو نشان می‌دهد که تا چه حد در کارش موفق شده است.»

نجف دریابندری نیز در سویی دیگر و در جبهه

اگر به واسطه نبود بازیگرانی که استعداد کافی برای این نقشها داشته باشند آقای اسکویی ناچار از چنین انتخابی بوده است بایستی بر این امر اندوه خورد ... نمی‌دانم در این چند ماه، کار توی گیشه تئاتر آناهیتا، رضایت‌بخش بوده است یا نه؟ اما کار روی صحنه‌اش حتی گوشه دل مرا، که تماشاگری نه چندان مشکل‌پسند بودم، راضی نکرد. دعای خیر من در حق سر کارگردان این است که توفیق یابد و این بار از پله‌های پایین‌تر شروع کند تا ان شاء الله به بالا هم برسد، چون واقعاً برای سرنوشت کسی که قدم اول را روی بام بگذارد، نگرانی بی‌جا نیست ...»

گروه آناهیتا در ادامه برنامه‌هایش نمایشهای زیر را به روی صحنه برد.

خانه عروسک، نوشته هنریک ایبسن، ترجمه



مخالفان این‌گونه نوشت:

«... شخصاً نتوانستیم انتخاب نمایشنامه اتللو را به هیچ نحوی توجیه کنم. زیرا چیزی که انسان طبعاً از هر کارگردانی انتظار دارد این است که این شخص به درستی بداند که برای "که" نمایش می‌دهد ... گمان نمی‌کنم خود آقای اسکویی بتواند در این خصوص کمکی بکند ... اجرای نمایش اتللو شکست آشکاری است ... باید گفت که هیچ کدام از آدمهای نمایشنامه اتللو، تحقق خارجی نیافته‌اند ... بایستی تصدیق کرد که علاوه بر کارگردان، بازیگران نیز بالاتکلیف‌اند ... انتخاب بازیگری که نقش دزدمونا را برعهده دارد شاید بدترین انتخاب آقای اسکویی باشد.»

تقی کریمی، با شرکت: اسکوییها؛ سودابه، شهرزاد، مهین، مصطفی و کارمن؛ منوچهر جوهری، تقی کریمی، آرم کیکاووسی و عزت‌الله انتظامی.

طبقه ششم، نوشته آلفرد ژاری، ترجمه محمد عاصمی و شاهین سرکیسیان، با شرکت مصطفی اسکویی و مهدی فتحی.

هیاهوی بسیار برای هیچ، نوشته شکسپیر، ترجمه رضا آذرخشی با شرکت عصمت صفوی، مهین شهابی، شمسی فضل‌اللهی، پروین چایچی، شکوه نجم‌آبادی، ناصر رحمانی‌نژاد، پروین خضرای.

تراموایی به نام هوس، نوشته تنسی ویلیامز،



آن برآمدند و چه زود توفیق یافتند. آنهایتا هفت خوانهای صعب‌العبور را یکی پس از دیگری پشت سر گذاشت. هنرهای زیبا وابسته به خودش خواند، شهرداری وقت، قطعه زمینی در ضلع شمال شرقی پارک شهرداری در اختیارش گذاشت، مردم در مدتی اندک چند صد هزار ریال کمکش کردند و جمعی نیز اعلام داشتند که مصالح ساختمانی در اختیارش خواهند گذاشت. سپس دانشکده معماری دانشگاه تهران به سرپرستی آقای مهندس هوشنگ سیحون، نقشه ساختمان را آماده کرد و شرکت ساختمانی بین‌المللی هوختیو آلمان، متقبل شد که ساختمان آن را به هزینه خود احداث کند. رشید بهبوداف، ضمن تلگرافی از باکو، آمادگی انجمن هنرمندان سوسیالیستی آذربایجان را برای پرداخت کلیه هزینه‌های ساختمان و تجهیزات اعلام داشت. لکن نظام فعال مایشاء

تالار را، در کمتر از چند ماه حاضر نمودند و مهندس محاسب مگردیچیان آمادگی خود را برای محاسبه نقشه‌ها به طور رایگان اعلام کرد. نماینده شرکت ساختمانی هوختیو آلمان فدرال، آمادگی بلاعوض شرکت خود را در اجرای پروژه ساختمان به اطلاع رساند و رشید بهبوداف، هنرمند آذربایجانی، آمادگی خود را برای اهدای یک تالار کامل به نیابت اتحادیه هنرمندان آذربایجان اعلام داشت.

در این اثنا اختلاف بین ریاست اداره هنرهای زیبا و مصطفی اسکویی بر سر اینکه این تئاتر جدید زیر نظر چه مرکزی به فعالیت بپردازند بالا گرفت و دولت هم از واگذاری زمین، امتناع کرد و عملاً طرح احداث بنای یک تئاتر ملی که با چنان آب و تابی مطرح شده بود به وقوع نپیوست و فقط روی نقشه‌ها و نامه‌ها و کاغذها باقی ماند.

ترجمه سیروس ابراهیم‌زاده، با شرکت مصطفی اسکویی، احمد دامود، منصور جوهری، مهین اسکویی و یدالله شیراندازی.

روبهکها، نوشته لیلیان هلمن، ترجمه محمد عاصمی و مهین اسکویی با شرکت مهین اسکویی، عصمت صفوی، مهین شهابی، مصطفی اسکویی، مهدی فتحی، منصور جوهری، نادر غازی بیات، ناصر رحمانی‌نژاد، ادوارد بالاسانیان.

بیشتر نمایشهای ذکرشده به دعوت شرکت ملی نفت ایران در شهرهای مناطق نفت‌خیز نیز، اجراهای طولانی مدت و موفقی داشت.

پرویز خطیبی از بازیگران و کارگردانان آن سالها، در خاطرات خویش می‌گوید:

«مهین اسکویی و همسرش مصطفی اسکویی که سالها در مسکو اقامت داشتند و فارغ‌التحصیل رشته تئاتر به سبک استانیسلاوسکی بودند، پس از خروج از شوروی مدتی در مونیخ زندگی کردند و سرانجام با کسب اجازه از مقامات ایرانی به وطن بازگشتند.

اسکوییها پایه‌گذار سینما - تئاتر آنهایتا بودند که در انتهای یوسف‌آباد واقع شده بود. در این تئاتر، ابتدا اسکوییها آتلو را به صحنه بردند و بعد خانه عروسک اثر ایپسن را، که کارگردان و بازیگر اصلی آن مهین اسکویی بود. مهین در خانه عروسک، یکی از بهترین بازیها را ارائه داد به طوری که نمایشنامه فقط به دلیل بازی جالب و گیرای او، ماهها به زوی صحنه باقی ماند. پیش از آن مهین اسکویی در نمایشنامه پرنده آبی، اثر موریس مترلینگ، در تئاتر فردوسی درخشیده بود ولی خانه عروسک را به حق می‌توان شاهکار او دانست. اسکوییها بعدها، از هم جدا شدند و یکی از دختران آنها، کارمن، به سینما راه پیدا کرد.»

#### ساختمان تئاتر ملی

نظر به اینکه مکان تئاتر آنهایتا، از نظر ساختمان و تجهیزات فنی حقیر و نامناسب بود و شهر تهران نیز در آن زمان، فاقد تالاری درخور بود، ضرورتاً مصطفی اسکویی در ابتدای اجرای برنامه‌های تلویزیونی آن زمان، طرح بنای یک تئاتر ملی، توسط مردم را مطرح کرد و با اختصاص شماره حسابی، مردم را به یاری فراخواند. در مدت زمان کوتاهی مبلغی به طور بلاعوض، از طرف مردم، به شماره حساب ساختمان مورد نظر در بانک ملی واریز گردید. برای پشتیبانی از چنین طرحی دکتر پرویز ناتل خانلری، وزیر فرهنگ، و احمد نفیسی، شهردار وقت تهران، قطعه زمینی از باغ معروف شهرداری (پارک دانشجو کنونی) را اهدا کردند و مردم و محافل هنردوست داخلی و خارجی را نیز به یاری بی‌دریغ فراخواندند.

رشته معماری دانشکده هنرهای زیبا، زیر نظر مهندس هوشنگ سیحون، پروژه و نقشه



مهمی که هرگونه رشد استقلال و شخصیتی را مغایر و مانع‌الجمع با موجودیت خود می‌دید، هنر علمی جبراً تکامل‌جو، ناوابسته و مستقل را نتوانست تحمل کند.»

مصطفی اسکویی در جواب اتهاماتی که در باب اختلاس از کمکهای مردمی، گردآوری شده به منظور احداث ساختمان تئاتر ملی، به او زده شده بود، می‌نویسد:

«... با سپاس ابدی از یاریهای معنوی و مادی همه یاری‌دهندگان که نامهایشان برای ضبط در دل هنرمندان در چهار شماره از مجله آنهایتا (ماهنامه فردوسی) به چاپ رسیده، کلیه وجوه،

محمدعلی مهمید، در یک سخنرانی در گردهمایی گروه هنری آنهایتا پس از پیروزی انقلاب اسلامی این گونه عنوان کرد:

«... بسیاری از دوستان می‌دانند که بیست سال پیش در محل سینما گلدیس کنونی که در آن هنگام بیابانی گسترده و خالی از سکنه بود، تئاتر آنهایتا تأسیس یافت که تئاتری بود فاقد وسایل و امکانات، که فقط امیدی فتورناپذیر و اراده‌ای خرابین برپایش داشته بود. مردم و مطبوعات آنهایتا را که دست‌اندرکار آفریدن، حرکت و زندگی در آن بیابان بی‌کران بوده‌اند از انزوا رهایی‌بخش و درصدد تدارک تالاری برای

استرداد گردید. با همه این پیشگیریها دشمنان پرتوان هنر، ستیزهای پنهان خود را برای بی اعتبار کردن آناهیتا ادامه دادند.»  
جعفر توکل نیز، در رساله پژوهشی خود می نویسد:

«... ناگفته نماند که تعداد این افراد (پول رایگان دهندگان) مرتب فزونی می گرفت و رقم حساب بانکی سینما تئاتر آناهیتا از یاد می رفت. مهندس سیحون یکی از معماران مشهور کشور، طرح ساختمان تئاتر ملی را مجاناً عهده دار گردید و چون مقدمات این کار نسبتاً آماده شده بود، انتظار می رفت که شالوده ریزی ساختمان تئاتر ملی به خوبی آغاز خواهد شد. ولی بر اثر زیرکی مصطفی اسکویی این انتظار برآورده نشد و ساختمان تئاتر ملی هرگز بنیان نگرفت...»  
این گونه بود که نخستین اقدام جهت احداث بنای یک تئاتر ملی آن هم با پشتوانه کمکهای مردم که تا آن موقع سابقه نداشت، قبل از شکل گیری، منتفی شد.

بهرام بیضایی در کارنامه تئاتر سال ۱۳۴۲ در این باره این گونه نوشت:  
«... بزرگترین موفقیت هنری سال ۱۳۴۱، آن هشتاد هزار تومانی بود که مصطفی اسکویی به نام تئاتر از جیب این ملت قهرمان برید!»

#### فعالیت‌های جنبی گروه آناهیتا

در سال ۱۳۴۰ انتشار مجله آناهیتا (ماهنامه هنری و سینمایی) آغاز شد و این گامی جدید در جهت ایجاد و تبلیغ روشهای تئاتری ایران بود. مطالب این مجله، ترجمه تاریخ تئاتر و اصول هنر کارگردانی سینما و مطالبی در زمینه هنرهای دیگر بود.

همچنین نمایشنامه‌ها و آثار ادبی نیز در مجله انتشار می یافت. عمر مجله آناهیتا ۱۲ شماره در سه دوره مختلف بود.

دکتر ایرج امامی در رساله‌ای تحت عنوان تحول تئاتر سنتی و توسعه تئاتر نوین در ایران، که به زبان انگلیسی و در لندن نگاشته شد، درباره فعالیت‌های جنبی گروه آناهیتا این گونه می نویسد:

«... انتشار مجله آناهیتا، نه تنها نمایانگر مستند ساختن این کوشش درخور تحسین بود، بلکه ارگانی برای این تئاتر به وجود آورد که به طور کلی بازتابنده هنر، ادبیات و فرهنگ ایران بود. به رغم محدودیتها و فقدان وسایلی که در آن هنگام، کار چنین نشریاتی را مختل و متوقف می ساخت، کوشش مشهودی به عمل آمده بود تا در همین شکل محدودش، حاوی هنر تئاتر جهانی با وسعت و اهمیت امروزی باشد...»

از فعالیت‌های فرهنگی دیگر این گروه، باید از تأسیس باشگاه هنری، سازمان انتشاراتی و اعزام

گروه برای نمایش در شهرستانها، همین طور ترجمه چند اثر تئوریک و نمایشی نام برد.

#### مشارکت گروه آناهیتا در تئاترهای تلویزیونی

هم زمان با دعوت تلویزیون ایران، از گروههای تئاتری، برای اجرای تئاتر به صورت زنده، گروه آناهیتا نیز، جزء گروههایی بود که برای اجرای تئاتر تلویزیونی، اعلام آمادگی کرد و نمایشهای زیر را به صورت زنده در معرض دید تماشاگران قرار داد:

«خرس» و «جشن پانزده سالگی» از آنتوان چخوف  
«شبهای روشن» از داستایوسکی  
«گرگها و بزها» از نیکلای آستروفسکی  
«کالسکه زرین» از پروسپر مریمه  
«غار سالامانگ» از سروانتس  
«صاحب مهمانخانه» اثر گلدونی

که همه نمایشهای ذکرشده به کارگردانی مهین و مصطفی اسکویی بود. بعدها، با ملی شدن تلویزیون و تأسیس تلویزیون ملی ایران، این همکاری ادامه یافت و نمایشهای ریش راش سویل و «عروسی فیگارو» از بومارشه و «رستم و سهراب» اثر حکیم ابوالقاسم فردوسی، «کافه سامبارا»، «زن و سیاهی»، «چگونه او به شوهر معشوقه‌اش دروغ می گفت» و «شبهای سفید» را ضبط و برای تماشاگران بخش کردند.

بهرام بیضایی درباره تئاترهای تلویزیونی گروه آناهیتا می نویسد:

«... گروه دیگری که در تلویزیون نمایش می داد گروه اسکویی بود به سرپرستی مهین و مصطفی اسکویی. اینها هم به نوبه خود، تحت لوای تئاتر دو سه کار بی تفاوت و پرداخت و تعداد دیگری از پرندیات به این مردم نشان دادند. مثل همیشه امتیازات اندکی که کار این گروه داشت نمی توانست مجموعه کار

را تبرئه کند. مصطفی اسکویی، مدت‌ها در پشت تلویزیون و نیز از راه مطبوعات فریاد دعوی دار بلند کرد که باید تئاتر را نجات داد و برای این کار یک سالن لازم است و هیچ کس نبود که به او بگوید سالن هست، آنچه نیست خود تئاتر است.»

مصطفی اسکویی در کتاب پژوهشی در تاریخ تئاتر ایران چنین ادعا کرده است:

«... سازمان سنجش و نظرخواهی تلویزیون ایران، در سال ۱۳۴۱ رسماً اعلام داشت که نتیجه نظرخواهی از مردم، ما را به این نتیجه

رساند که نمایشهای «تروپ آناهیتا» پس از «خبر تلویزیونی» مقام دوم را از لحاظ کثرت تماشاگر در تلویزیون دارد.»

به هر حال، بخش نمایشهای تلویزیونی، علاقه‌مندان به تئاتر را در شهرستانها با نام و فعالیت‌های این گروه آشنا کرد و باعث شد مؤسسات متمرکزی چون شرکت ملی نفت ایران با تقبل هزینه‌های بسیار سنگین تدارکاتی و اقامتی، گروههای تئاتری از جمله آناهیتا را برای اجرای نمایش به شهرهای مناطق نفت خیز دعوت کند.

ناصر حسینی در این باره می نویسد:

«شرکت ملی نفت ایران پس از بخش نمایشهای تلویزیونی این گروه، با تقبل هزینه چهار نفره تئاتر آناهیتا، بیش از ده بار آنان را برای اجرای نمایش به مناطق نفت خیز از جمله اهواز، آبادان، مسجد سلیمان، گچساران، هفتگل، آغاچاری، خرمشهر و دزفول دعوت کرد. گذشته از این شهرها، به دلیل آنکه در اواخر سال ۱۳۴۴ این گروه پس از پنج سال فعالیت تبدیل به گروهی بدون سالن و ستیاز گشته بودند، به شهرهایی چون اصفهان، رشت، شیراز و بابل سر نیز برای اجرای برنامه رفتند.»

#### فعالیت سیار گروه آناهیتا

در سال ۱۳۴۴ در بازگشت از یکی از همین سفرهای گروهی بود که اعضای آناهیتا، با بسته شدن تالار استیجاری و محل تمرینات خود، مواجه شدند و پس از مدتی آنجا را تخلیه کردند.

تئاتر آناهیتا مدتی نیز تحت نام گروه سیار آناهیتا، به اجرای مجدد نمایشهای قبلی پرداخت و آخرین کار آنها، پیش از پیروزی انقلاب اسلامی (۱۳۸۴) اجرای نمایش رستم و سهراب بود. این نمایش را ارسال پوریا از شاهنامه فردوسی گرفته بود و در واقع، نخستین و تنها نمایش ایرانی بود که اسکویی کارگردانی کرد.

دکتر ایرج امامی در رساله پژوهشی خود تحت نام تحول تئاتر سنتی و توسعه تئاتر نوین در ایران می نویسد:

«... تئاتر آناهیتا، پیش از انقلاب اسلامی در میان فعالیت‌های هنری خود، حتی یک نمایش ایرانی را به روی صحنه نبرده بود. به همین علت بود که هنرآموزان و هنرپیشگانی که در این گروه تربیت می شدند این موقعیت بحرانی را درک نمی کردند که بالاخره ایران نیز به نمایشنامه‌های ویژه خود نیازمند است. حال





آنکه آنان قسمت اعظم نیروی خود را به ترجمه و نمایش نمایشنامه‌های خارجی مصروف داشته‌اند.»

مصطفی اسکویی در پاسخ این انتقاد می‌نویسد:

«... مصلحت در آن بود که، برخلاف واقع، خود را در مقوله آثار ملی، بی‌مایه معرفی کنیم، وگر نه دکتر (امامی) نیک آگاه‌اند که برای هر بازیگر و کارگردان توانا، نمایش آثار ملی و تصویر سیماهایی که با آنها محشور است دشوارتر از آثار شکسپیر و تنسی ویلیامز نیست.»

از اتفاقات نادر روزگار، فوت ناگهانی بازیگر نقش رستم، حسین‌علی ویداد، در پایان اجرای نمایش در شب چهارم بود. مجله روشنفکر در این باره نوشت:

«نمایش تمام شد ... پرده افتاد و غریو کف زندهای تماشاگران تالار فرهنگ را لرزاند. هنوز طنین اشعار حماسی فردوسی زیر سقف بلند تالار فروکش نکرده بود، هنوز بازی پرشور و گیرای هنرپیشگان، انبوه تماشاچیان را تحت تأثیر داشت و هنوز تماشاچیان می‌خواستند و منتظر بودند که پرده کنار برود و بر طبق سنت قدیمی تئاتر، آنها یک‌بار دیگر بازیگران را ایستاده کنار هم نظاره کنند، لیکن انتظار بیهوده بود ... با همه تشویقی که شد، پرده کنار نرفت و بازیگران روی صحنه ظاهر نشدند. درست در لحظاتی که تماشاچیان هیجان‌زده، مشغول کف زدن و هورا کشیدن بودند، پشت پرده سبزرنگ و آویخته سن، قهرمان اول نمایش، رستم دستان، پهلوان سیستان، روی صحنه جان به جان‌آفرین تسلیم کرده بود ...»

البته، اجرای نمایش برای روزهای بعد با جای‌گزینی فریدون خطابخش به عنوان رستم تا سی شب ادامه پیدا کرد و بعدها به مراکز فرهنگی شهرهای رشت، اصفهان، شیراز و اهواز و شهرهای مناطق نفت‌خیز خرمشهر، آبادان، آغاجاری، گچساران نیز دعوت شد.

آخرین اقدام اسکویی برای احیای تئاتر آناهیتا، تأسیس سالنی کوچک در خیابان نادرشاه بود (میرزای شیرازی فعلی) که به دلایل عدم انطباق با ضوابط و استانداردهای ساختمانی و تجهیزاتی سالنهای نمایش، از طرف فرهنگ و هنر تعطیل شد و بنا به ادعای مصطفی اسکویی: «با بخشنامه‌ای محرمانه در سال ۱۳۵۰ همه گونه امکانات اجرایی و حتی انتشاراتی را از مسئول آناهیتا، سلب نمودند.»

به نظر می‌رسد عنوان کردن «عدم انطباق با ضوابط و استانداردهای ساختمانی و تجهیزاتی» بهانه‌ای بیش نبوده باشد. چه، در همان زمان، تالارهای کوچک و نامجهزی چون «کارگاه نمایش»، «سینما تئاتر کوچک»، «خانه نمایش» و «تالار هنر» به فعالیتهای خود ادامه می‌دادند

و شامل ضوابط مندرج فوق نبودند. با متارکه مهین اسکویی از مصطفی اسکویی در سال ۱۳۴۴ و جدا شدن او از تئاتر آناهیتا و تشکیل گروه تئاتری به نام گروه زمان، وابسته به وزارت فرهنگ و هنر، و اختصاص تالاری به نام تالار موزه، در موزه ایران باستان، به این گروه و جذب تعدادی از هنرجویان و بازیگران تئاتر آناهیتا، گروه تئاتری آناهیتا با بحرانی مواجه گشت که این بار بنا به ادعای مصطفی اسکویی نه از جانب عوامل خارجی بلکه از طرف عناصر داخلی صورت گرفته بود.

مصطفی اسکویی در سال ۱۳۴۶ به دعوت فضل‌الله رضا، رئیس دانشگاه تهران، برای تدریس به دانشکده هنرهای زیبا دعوت شد و در کنار تدریس، از حضور دانشجویان برای جان‌بخشی به پیکر تئاتر آناهیتا، استفاده کرد که نتیجه این کار همان اجرای تراژدی رستم و سهراب بود.



با تغییر و تحولاتی که در سال ۱۳۴۸ در ریاست دانشگاه تهران صورت گرفت، تعدادی از استادان از جمله، مصطفی اسکویی کنار گذاشته شدند. وی در این باره می‌نویسد:

«... ریاست جدید همه استادان مترقی را، یکی پس از دیگری از کار برکنار و حتی اخراج نمود و با مهره‌های مورد نظر، نظمی برقرار کرد ... از آنجا که رشته تئاتر قادر به اجرای برنامه مصوب نویسنده به روال «تئاتر علمی» نبود، اساس‌نامه به طوری دگرگون شد که وظیفه دانشکده، تهیه کارشناس تئاتر باشد نه بازیگر و کارگردان!»

مصطفی اسکویی پس از ممانعت او از تدریس در دانشگاه و از هم‌پاشی گروه تئاتری آناهیتا تا پیروزی انقلاب اسلامی عملاً هیچ حضوری در صحنه هنرهای نمایشی کشور نداشت و فقط پس از پیروزی انقلاب بود که مجدداً با عنوان کردن تشکیل «جامعه هنری آناهیتا» با تعدادی از هنرموختگان قدیمی این گروه اعلام حضور

مجدد کرد و به اجرای نمایش هائیتی، اثر ویلیام دوبوا و حجة‌الحق ابن‌سینا پرداخت که فعالیت مجدد آن گروه نیز چندی به طول نینجامید و به دستور سرپرست مرکز هنرهای نمایشی، در سال ۱۳۶۶ از ادامه فعالیتش ممانعت به عمل آمد و برای بار چندم انحلال این گروه اعلام شد و اسکویی مدتی بعد با انگیزه ادامه تحصیلات به شوروی عزیمت کرد.

اگر چه دانش علمی و سیستمی که همواره گردانندگان تئاتر آناهیتا، آن را مایه برتری و تفاخر خود، بر سایر گروههای تئاتری عنوان می‌کردند عملاً از ورای اجرای آنها به چشم نمی‌خورد و عملکرد این گروه، در سالهای مورد بحث این رساله، مؤید این نکته است که سبک و سیاق و شیوه گرداندگی و اساساً تحلیل آنان نسبت به متون به اجرا گذاشته شده چیزی جز تکرار سطحی و بی‌مایه اجراهای مشابه در سالنهای لاله‌زار نیست، لیکن حضور مستمر و جنجال‌برانگیز آنان، که با حمایت از طرف جریانهای سیاسی هوادار آنان، ادامه می‌یافت، در دهه ۴۰ از این گروه، تشکلی را پیش روی ما عرضه می‌کند که به‌رغم عدم تأثیرگذاری علمی و هنری نمی‌توان از ذکر آن چشم‌پوشی کرد.

## گروه تئاتر شهر

یکی دیگر از گروههای فعال تئاتری در دهه ۴۰ گروه شهر بود که از گروههای اداره هنرهای دراماتیک و بعدها اداره برنامه‌های تئاتر وزارت فرهنگ و هنر به شمار می‌رود. این گروه توسط جعفر والی سرپرستی می‌شد که پس از تقسیم‌بندیهای گروهی در اداره هنرهای دراماتیک، به اجرای نمایش در صحنه و تلویزیون ایران پرداخت.

جعفر والی در سال ۱۳۱۲ در تهران به دنیا آمد و از نوجوانی به بازیگری در تئاتر پرداخت. در سال ۱۳۳۲ از هنرستان هنرپیشگی فارغ‌التحصیل شد و به بازی و همین‌طور کارگردانی اشتغال ورزید.

با تأسیس گروه آناهیتا، جعفر والی نیز از جمله کسانی بود که به این گروه پیوست. مصطفی اسکویی در این باره می‌نویسد:

«... با انتشار نخستین آگهی تأسیس هنرکده و تئاتر آناهیتا بازیگران برجسته گروه هنر ملی و شرکت‌کنندگان در نمایش لبلیل سرگشته مانند علی نصیریان، جعفر والی، کورس سلحشور و عصمت صفوی در آناهیتا به عنوان داوطلب ثبت‌نام کردند.»

و در چند صفحه بعد در یک فهرست چهل نفره نام والی را نیز ذکر می‌کند و می‌نویسد:

«... ارائه فهرستی از نامهای هنرجویان دوره پیشین و پسین آناهیتا، که امروز همه از



معاریف بزرگ تئاتر و سینما هستند، ضروری می‌نماید.»

در بروشور نمایش اتللو، به کارگردانی مصطفی اسکویی در سال ۱۳۳۷ در برابر نقش یاگو به دو نام برمی‌خوریم؛ مصطفی اسکویی و جعفر والی، که والی ضمن بازی در این نمایش، دستیاری کارگردانی را نیز به عهده داشت.

جعفر والی، جزء نخستین هنرجویان کلاسهای تئاتر دکتر فرانک دیوید سن، استاد آمریکایی دانشکده ادبیات دانشگاه تهران، بود و با آنان در چندین نمایش، بازی کرد.

در سال ۱۳۳۷ جعفر والی، به عنوان کارگردان به استخدام وزارت فرهنگ و هنر درآمد و در نخستین قدمهای شکل‌گیری گروههای وابسته، به سرپرستی گروه شهر برگزیده شد و به تمرین و کارگردانی نمایش به صورت زنده، برای بخش از تلویزیون پرداخت. وی همچنین بازیگر نمایشهای تلویزیونی گروههای دیگر این اداره نیز، بود.

تعدادی از این تئاترهای تلویزیونی که توسط جعفر والی و گروه شهر کارگردانی شده عبارت‌اند از:

در سال ۱۳۳۹ نمایشهای ده و سه دقیقه، اسب سیرک، طناب (یوجین اونیل)، پنجه.

در سال ۱۳۴۰ نمایشهای سکه (دیوید پینکی)، پست‌خانه (رابیندرانات تاگور)، شکارگاه (آلفرد ساوارو لئوپولد مارشال)، آهای کی اونجاست (ویلیام سارویان)، روغن نهنگ (یوجین اونیل)، ترانه شادی (نصیریان)، ویولن‌ساز کره مونا (فرنسوا کرپه).

در سال ۱۳۴۱ نمایشهای سنگر و خون (اولیفنت دادن)، دیوانه‌ای روی بام (کی کوچی کان)

در سال ۱۳۴۲ نمایشهای مترسکها در شب (بهرام بیضایی)، عظمت در گلزار (ویلیام اینچ)، صبحدم، خوب نیست بدشان می‌آید (عباس حکیم).

در سال ۱۳۴۳، نمایشهای عاشق مترسک (فیلیس هستینگز)، در گوش سالمم زمزمه کن، عروس (فریده فرجام).

در سال ۱۳۴۴، نمایشهای گاو (بر اساس قصه‌ای از غلام‌حسین سعدی)، عقل برتر از استعداد و ننه انسی (غلام‌حسین سعدی)، بامها و زیر بامها و از پا نیفتاده‌ها (غلام‌حسین سعدی).

۱۳۴۵ نمایش مسافرین.

۱۳۴۶ نمایش گرگها، دعوت و دست بالای دست (سعدی).

با توجه به آثار اجراشده توسط گروه شهر، به کارگردانی جعفر والی، این‌گونه به نظر می‌رسد که خط مشی مشخصی برای انتخاب متن، مورد توجه نبوده است و تنوع آثار نمایشی اجرا شده، که شامل آثار نمایشی خارجی، ایرانی، آدایته شده، شرقی، کلاسیک و معاصر می‌شود، نشانگر وسعت حیطه گزینش و عدم تعلق آنها به نوع و سبک و گرایش خاصی از تئاتر می‌باشد. البته با گذشت سالها، این گروه در عمل، خصوصاً در انتخاب کارهای صحنه‌ای، مشخصاً به گزینش متون ایرانی و به ویژه نمایشنامه‌های دکتر غلام‌حسین سعدی (گوهر مراد) گرایش پیدا می‌کند، به طوری که والی را به عنوان موفق‌ترین کارگردان و مجری آثار غلام‌حسین سعدی می‌شناساند.

با تأسیس دانشکده هنرهای دراماتیک، جعفر والی نیز به تحصیل در آن پرداخت و فارغ‌التحصیل شد و هم‌زمان با فعالیتهای تحصیلی، کار تئاتر را نیز ادامه داد. وی چندین سال نیز، دوبلور فیلمهای فارسی بود.

وی در سال ۱۳۴۸ با فیلم گاو به کارگردانی داریوش مهرجویی، که قبلاً نمایش آن را خود جعفر والی با موفقیت به صحنه برده بود، وارد عرصه سینما شد.

جعفر والی نمایش بامها و زیر بامها، نوشته گوهر مراد را در سال ۱۳۴۳ و به عنوان نمایش افتتاحیه تالار ۲۵ شهریور روی صحنه برد. در این نمایش مهین شهابی، لاله تقیان، محمد مطیع، ایرج امامی، آریتا لاجینی، پورنگ شهابی، فرهاد صوفی، اسمعیل محرابی، اکبر زنجان‌پور و اسمعیل داوورفر، بازی می‌کردند.

نمایش بعدی این گروه، چوب به دستهای ورزیل، نوشته گوهر مراد بود که به کارگردانی جعفر والی در مهرماه ۱۳۴۱ در تالار ۲۵ شهریور به صحنه رفت. در این نمایش عزت‌الله انتظامی، محمود رثوفی، جعفر والی، علی نصیریان، جمشید مشایخی، محمود دولت‌آبادی، سیروس افهمی، خسرو شجاع‌زاده، پرویز فنی‌زاده، محمدعلی کشاورز، منوچهر فرید و ... بازی می‌کردند.

جلال آل احمد درباره نمایشنامه چوب به

دستهای ورزیل و اجرای آن توسط گروه شهر چنین می‌نویسد:

«... اینجا دیگر سعدی، یک ایرانی برای دنیا حرف‌زننده است. بر سکوی پرش مسائل محلی به دنیا جستن، یعنی این. من اگر خرقة بخشیدن در عالم قلم رسم بود و اگر لیاقت و حق چنین بخششی را می‌یافتم، خرقة‌ام را بر دوش دکتر غلام‌حسین سعدی می‌افکندم ... به والی که دیگر متخصص روی صحنه آوردن سعدی شده است، گفتم چرا بر نمی‌داری این ورزلیها را تابستان ببری توی دهات؟ و مثلاً در پنجاه آبادی این شعور مجسم ده را به رخ دهاتیها نمی‌کشی؟ ... در هر صورت من ورزلیها را بهترین نمایشنامه فارسی دیدم که تاکنون دیده‌ام و پذیرفتمش به عنوان کفاره گناهانی که در تئاتر حکومتی سنگلج شده است. چرا که در آن جرگه سنگلج از نظر تحریک اندیشه تماشایی، این یکی مقام اول را داشت.»

در آذرماه سال ۱۳۴۵ نیز نمایش «خانه



بی‌بزرگ‌تر» نوشته فریده فرجام به کارگردانی جعفر والی در تالار ۲۵ شهریور به صحنه رفت. درباره این نمایش نوشتند:

«... خانه بی‌بزرگ‌تر، با همان سیاق و مونولوگ عامیانه روی صحنه می‌آید. در این نمایش، عزت‌الله انتظامی، علی نصیریان، فخری خوروش، مهین شهابی و عصمت صفوی بازی می‌کنند. روی هم رفته، فریده فرجام به عنوان نویسنده با اجرای این نمایشنامه، در صحنه تئاتر ایران درخشید.»

اما جلال آل احمد در مطلبی که درباره نمایشنامه «خانه بی‌بزرگ‌تر» نوشته فریده فرجام نوشته، صریح و بی‌پروا، نظر مخالف خود را با اندیشه سطحی نمایشنامه، که به قول او



«خیلی رنگ پایین تنه‌ای» و «فرویدی» داشت ابراز می‌کند و نویسنده را متهم به دریدن حریم حرمت‌های سنتی و ارزش‌های محلی می‌کند و دربارهٔ اجرای نمایش می‌نویسد:

«... صحنه‌گردان نمایش، والی بود و کارش نه چندان فرقی داشت با آنچه در ورزلیل کرده بود. اما حیف که اندیشهٔ نمایش غرب‌زده بود؛ ظاهرین و تبلیغات‌کننده و فریده خانمی که من در این نمایش دیدم، نباید خیلی زیاد دربند این گول و فریبها بماند. بوی صمیمیت را می‌شنیدی و اثر شعر را، ولی هیچ لزومی نکرده که هر زنی راه می‌افتد و نوشتن، از دری وارد شود که فروغ فرخ‌زاد وارد شد و به هر صورت شادی کنیم که زنده‌ای نویسنده و شاعر دارند از انگشت‌شماری درمی‌آیند.»

فعالیت بعدی این گروه، نمایش صحنه‌ای گاو بر اساس قصه‌ای از زمان عزاداران بیل نوشتهٔ غلام‌حسین ساعدی بود که در سال ۱۳۴۴ به صورت تئاتر تلویزیونی از تلویزیون ایران پخش شد.

در این نمایش، عزت‌الله انتظامی، علی



نصیریان، پرویز فنی‌زاده، جمشید مشایخی، جعفر والی، عصمت صفوی بازی می‌کردند. این نمایش از توفیق چشمگیر تماشاگران برخوردار شد و چند سال بعد، بازیگران این نمایش به دعوت داریوش مهرجویی در نسخهٔ سینمایی آن نیز، ایفای نقش کردند.

جلال آل احمد دربارهٔ اجرای تلویزیونی نمایش گاو می‌نویسد:

«... این داستان مردن گاو مشهدهی حسن را در تلویزیون هم دیدیم، به صحنه‌گردانی والی. (با اصرار در دریدن چشم) و بازی نصیریان (که حالا دیگر برای خودش ریختی مشخص دارد روی صحنه و راهی ...) و انتظامی (عجب کارکشته است این بابا، یا چون صورتش گوشه‌تالو است؟) و خانم صفوی (که ای‌والله به همتش. سالهاست دارد به جای زن ایرانی روی صحنه مویه می‌کند و هیچ‌کس را ندیده‌ام خبری از او

داده باشد یا دست مریزادی گفته ...) منهای لباسهای چروکیدۀ دهاتی (و البته که قر و اطوار علیامخدرات تبلیغاتچی و ریمیل‌کشیدهٔ تلویزیون! اجازه به این دقتها نمی‌دهد) و دیوارهای پرده‌ای، که کار حضرات را خراب می‌کرد، جمعاً بَدک نبود.

کوچه، حسابی کوچۀ ده بود و خانه‌ها هم و آدمها هم و درست است که گاو مشهدهی حسن (در بازی انتظامی) بویی از کرگندهای یونسکو می‌دهد، اما چه باک. در چنین تلویزیونی که داریم با آن همه قر و غربزدگی و با آن همه مقاصد بازاری ... تک‌مضرب این حضرات، والی و دوستانش، نه‌تنها امیدوارکننده است، بلکه دست مریزاد می‌خواهد.»

«آی بی‌کلاه آی باکلاه» نوشتهٔ گوهر مراد نیز، توسط گروه شهر به صحنه رفت. دربارهٔ این اجرا نوشتند:

«... نمایش آی بی‌کلاه، آی باکلاه، اولین بار با شرکت علی نصیریان، آریتا لاجینی، پرویز فنی‌زاده، عزت‌الله انتظامی، محمدعلی جعفری، منوچهر فرید، مهین شهابی، اسماعیل داوورفر، خسرو شجاع‌زاده، سیاوش تهمورث و به کارگردانی والی در اسفندماه ۱۳۴۶ در تالار ۲۵ شهریور روی صحنه رفت. این نمایش به عنوان بهترین نمایش ایرانی سال ۱۳۴۶ برگزیده شد.»

کیوان سپهر در نقدی بر این نمایش نوشت: «... شاید، ارتعاش و طنین این حرف، هنوز هم در فضای جاری باشد که محمدعلی جعفری در هر نمایشنامه‌ای بازی کند آن نمایشنامه خوبی خواهد شد. اما اگر این حرف، حتی در مورد نمایشنامه آی بی‌کلاه و آی باکلاه هم صادق باشد، در مورد شخص جعفری و بازی او در این نمایش صداقت چندانی ندارد. روی هم اگر در نمایشنامه‌های دیگری که در تهران به صحنه می‌آید، تماشاگر، از بازی خوب یک یا چند نفر متلذذ می‌شود و در این نمایش، خود را با فضای هماهنگی از خوبی و اعتلا، مواجه می‌یابد. جعفر والی را چون همیشه در این نمایش، هوشیار، مقتدر و فروتن می‌بینیم.»

نجف دریابندری نیز در نقدی دیگر می‌نویسد:

«... فکر می‌کنم که آقای والی، کارگردان این نمایشنامه، کار بسیار پاکیزه‌ای ارائه کرده است که بی‌شک در بسیاری لحظات، قویاً شایسته تحسین است، جز اینکه تعبیر او هم از حرامیان آقای ساعدی، بیگانگی آنها را با فضای کلی نمایشنامه تشدید می‌کند ... آه و ناله علی نصیریان به عنوان پیرمرد علیل، به نظر من قدری زیادتر از اندازه آمد. به نظر می‌رسد که آقای نصیریان به جای خلق یک پیرمرد واقعی خاص، برای این نقش ... بیشتر به سراغ

قراردادهای تئاتری رفته است و از لرزاندن صدا و این قبیل کلیشه‌ها، یاری جسته است ... بازی آقای فنی‌زاده بسیار صادقانه و شیرین به نظر می‌رسد ... سایر بازیکنان هم، پاکیزه کار کرده‌اند و روی هم رفته می‌توان گفت که تماشاگر آی بی‌کلاه و آی باکلاه، با مقدار زیاد مطلب برای فکر کردن از سالن نمایش بیرون می‌آید و این چیزی است که کم اتفاق می‌افتد.»

فعالیت‌های این گروه، در سال ۱۳۴۶ نمایش‌های تک‌پرده‌ای دعوت، خانهٔ روشنی، دست بالای دست و گرگها نوشتهٔ گوهر مراد بود که توسط جعفر والی و گروه شهر برای ضبط در تلویزیون در نظر گرفته شد و برخی از آنها اجرای کوتاه‌مدت صحنه‌ای نیز داشت.

در پی اجرای تئاتر، در کاخ‌های جوانان توسط گروه‌های تئاتری حرفه‌ای، گروه شهر نیز نمایش در گوش سالم زمزمه کن، نوشتهٔ ویلیام هنلی را، که قبلاً به صورت تئاتر تلویزیونی پخش گردیده بود، در تالار نمایش کاخ جوانان مرکزی روی صحنه برد.

نمایش پروراندن نوشتهٔ گوهر مراد نیز فعالیت بعدی این گروه بود که در پی اختلافاتی که جعفر والی با اداره برنامه‌های تئاتر پیدا کرده بود، کارگردانی آن به محمدعلی جعفری سپرده شد و در آبان‌ماه ۱۳۴۸ شمسی به صحنه رفت. بازیگران این نمایش، بدالله شیراندازی، فهیمه راستکار، محمدعلی جعفری، پرویز فنی‌زاده، داریوش فرهنگ، حمید طاعتی، داوود رشیدی، اصغر سمسارزاده و منوچهر فرید، بودند.

این نمایش در سال ۱۳۴۹ نیز، با همان افراد، در جشن فرهنگ و هنر به اجرا گذاشته شد. در سال ۱۳۴۸ در پی اختلافات در ادارهٔ برنامه‌های تئاتر، جعفر والی از آن اداره استعفا کرد. بازتاب استعفای والی در نشریات این‌گونه بود:

«... به دنبال چند نفر از هنرمندان وابسته به وزارت فرهنگ و هنر که با شرکت در فیلم‌های سینما کنار گذاشته شدند، اخیراً جعفر والی هنرمند و کارگردان معروف نیز به جمع استعفا‌یون پیوست و قصد آن دارد که با کناره‌گیری از فعالیت‌های تئاتری، احتمالاً به کار سینمایی و تهیه فیلم پردازد و پیش‌بینی می‌شد که با این استعفا، سایر دوستان جمع سه نفری‌شان، علی نصیریان و عزت‌الله انتظامی، نیز ترجیح دهند که به کار سینمایی پردازند تا تئاتر، خصوصاً مدت‌هاست که فعالیت مشهود تئاتری هم ندارند. جعفر والی علاوه بر کار تئاتر، کارمند گروه صنعتی بهشهر است.»

به‌رغم چاپ این خبر، جعفر والی تا سال‌های بعد، کماکان در وزارت فرهنگ و هنر به کار اشتغال داشت و در سال‌های دهه ۵۰ نیز، علاوه بر بازیگری و کارگردانی در عرصهٔ تئاتر، سینما

و تلویزیون، به تدریس در دانشکده هنرهای زیبا نیز می‌پرداخت تا آنکه در سالهای میانی دهه ۶۰ به انگلستان مهاجرت کرد.

در مجموعه آثار اجرا شده، توسط گروه شهر در دهه ۴۰ که گاه به نام محمدعلی جعفری به عنوان کارگردان نیز، برمی‌خوریم.

محمدعلی جعفری، در سال ۱۳۰۴ شمسی در تهران به دنیا آمد و پس از تحصیلات ابتدایی، به هنرستان صنعتی تهران رفت و از آنجا فارغ‌التحصیل شد و چون به هنر بازیگری سخت علاقه‌مند بود وارد هنرستان هنرپیشگی تهران شد و از این هنرستان در رشته بازیگری، فارغ‌التحصیل گردید. وی روزها در هنرستان صنعتی و عصرها در هنرستان هنرپیشگی، به تحصیل می‌پرداخت. در همین هنرستان هنرپیشگی بود که با عبدالحسین نوشین آشنا شد. از هم‌دوره‌های او در هنرستان هنرپیشگی، باید از حمید قنبری، مصطفی اسکویی، رضا رخشانی، محمد زندی و ایرج ساویز نیز نام برد.

وی فعالیت حرفه‌ای خود را از سال ۱۳۱۹ با هنرمندان تماشاخانه تهران و در نمایش عروسک پشت پرده به کارگردانی علی‌اصغر گرمسیری آغاز کرد و در سال ۱۳۲۲ به دعوت نوشین با حسن خاشع، صادق بهرامی، حسین خیرخواه، نصرت کریمی، مصطفی اسکویی، اکبر مشکین، مهین دهبیم، توران مهرزاد و پرخیده در تماشاخانه فرهنگ به تمرین نمایش ولپن پرداخت. همکاری او با نوشین، بار دیگر در نمایش چراغ گاز، تکرار شد تا آنکه با تعطیل شدن فعالیت تماشاخانه فرهنگ و دستگیری عبدالحسین نوشین، جعفر والی، لرتا و عده‌ای دیگر به تئاتر سعدی رفتند و به کار تئاتر ادامه دادند.

مصطفی اسکویی درباره جعفری می‌نویسد: «... با تأسیس تئاتر سعدی و تمرکز اعضای گروه و کار طولانی دوساله آن، جعفری به اوج شکوفایی می‌رسد. نجوست کودتای ۱۳۳۲ و غارت تئاتر سعدی، جعفری را نیز، زندان‌نشین می‌کند.»

ظاهراً کینه‌های شخصی و خصومت بین اسکویی و جعفری، وی را از قضاوت بی‌طرفانه، در یک منبع مرجع تئاتری، باز می‌دارد، تا آنجا که چشم خود را روی سالها خانه‌نشینی و نداشتن امکان فعالیت تئاتری وی می‌بندد و می‌نویسد:

«... زندانی شدن و مهاجرت هنرمندان از یک سو و تبدیل تماشاخانه‌ها به کافه و کباب‌خانه از سوی دیگر، چنان موجب رسوایی می‌شود که حکومت نظامی با آزادی جعفری، مشوقش نیز به ادامه کار می‌شود. وی با گردآوری بازماندگان هنرپیشگان تئاتر سعدی و اجرای

نمایشنامه‌های والدین وحشتناک، سرگذشت، بیخ خطرناک و مستنطق موفق به بازسازی فضای ناممکن هنری گذشته، نگردید و این امری طبیعی بود.»

با تعطیلی اجباری تئاتر سعدی دوران خانه به دوشی جعفری شروع شد. وی مدتی در خانه شاهین سرکیسیان روزگار می‌گذراند تا آنکه فصل جدیدی از فعالیتهای خود را پس از کودتا، با تشکیل گروه جعفری شروع کرد. این نام را تماشاگران به آن گروه داده بودند.

محمدعلی جعفری، در اصل، ریشه در تئاترهای لاله‌زار داشت و تا پایان عمر به این قدیمی‌ترین مرکز تئاتر ایران عشق می‌ورزید و معتقد بود که هنرمندش از حرفه‌ای‌ترین و جدی‌ترین هنرمندان است و تماشاگرانش نیز از زحمتکش‌ترین افراد این مرز و بوم‌اند.

جعفری در سال ۱۳۴۶ به دستور فرح که فیلم مرفینی، را تماشا کرده بود به استخدام وزارت فرهنگ و هنر درآمد و به هنرمندان اداره تئاتر پیوست. وی در دوره فعالیت خود در این اداره، به بازی در چند نمایش از جمله ای بی‌کلاه، ای باکلاه به کارگردانی جعفر والی و بازی و کارگردانی نمایش پرواربندان و در سالهای دهه ۵۰ کارگردانی نمایش مرگ همسایه و مطبخ و خسیس و فصل بادها پرداخت ولی هیچ‌گاه موفق به تکرار موفقیت‌های قبلی خود در سالهای دهه ۲۰ و اوایل دهه ۳۰ نگردید. آخرین نمایش وی در سالهای پس از انقلاب کارگردانی و بازی در نمایش مونتسرا بود که برای سومین بار و پس از ۲۸ سال به صحنه می‌رفت. جعفری در سال ۱۳۶۱ درگذشت.

در کارنامه گروه شهر، به سرپرستی جعفر والی، همان‌طور که قبلاً عنوان شد، تنوع چشمگیری از مضامین و متون وجود دارد. این گروه، با تکیه بر دانش تجربی جعفر والی و بهره‌گیری از توان اعضا و بازیگرانی چون علی نصیریان و عزت‌الله انتظامی، آثار مختلف نمایشی ایرانی و خارجی را به صحنه برد، لیکن اهمیت اصلی آنها به نقش عمده‌ای برمی‌گردد که در معرفی آثار نمایشی غلامحسین ساعدی (گوهر مراد) و اجرای آنها ایفا کردند.

غلامحسین ساعدی که در آثار نمایشی، برای خود نام گوهر مراد را برگزیده بود در سال ۱۳۱۲، در آذربایجان به دنیا آمد و تحصیلات خود را در رشته پزشکی تا مقطع دکتری، در رشته روانکاوی ادامه داد و از اواسط دهه ۳۰ به نوشتن داستان کوتاه در نشریات ادبی آن دوره، همچون سخن و صدف و ... پرداخت و در سالهای بعد، شمار آثار چاپ‌شده وی، به بیش از چهل داستان کوتاه و بلند، نمایشنامه، فیلمنامه و تک‌نگاری (مونوگرافی) رسید، لیکن، اوج دوره نگارش وی، به سالهای دهه ۴۰ برمی‌گردد، تا

جایی که جلال آل احمد درباره او می‌نویسد: «... من اگر، خرقة بخشیدن در عالم قلم رسم بود و اگر لیاقت و حق چنین بخششی را می‌یافتم، خرقة‌ام را به دوش دکتر غلامحسین ساعدی می‌افکندم.»

سبک نگارش ساعدی، در نمایشنامه‌نویسی رئالیسم آکنده از سمبل و تمثیل، درون‌مایه‌های روانکاوانه و سیاسی و اجتماعی بود که در سالهای پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و سرکوب قیام ۱۵ خرداد به شدت فقدان آن حس می‌شد.

با رویکرد به فرهنگ بومی و مطرح شدن «هنر ملی» در ادبیات و نمایش، کمبود متون نمایشی ایرانی مناسب و عدم اقبال عمومی در پذیرش نمایشنامه‌های فرنگی تکراری بسیاری از نویسندگان از جمله ساعدی را به نگارش نمایشنامه ترغیب می‌کرد، لیکن نقش هیچ یک را در آن دهه، با نقش اساسی حضور ساعدی در عرصه ادب و هنر نمایش نمی‌توان برابر دانست. شیوه اجرایی آثار نمایشی گوهر مراد توسط جعفر والی نیز مبتنی بر همان رئالیسم حاکم بر



مجموعه کارهای نمایشی او بوده است. در دهه ۴۰، گروه شهر، به سرپرستی جعفر والی و گروه تئاتر امروز به سرپرستی داوود رشیدی، بیشترین آمار مربوط به اجرای آثار ساعدی را، به خود اختصاص دادند.

مخالفان در جهت دیگر، والی را متهم به ابداع سبک «تئاتر کلاه‌نمدی» در ایران می‌کردند که این حرف آنها، از واقعیت به دور است. والی، گرچه به نمایش سنتها و اصالت‌های قومی، بسیار ارج می‌گذاشت لیکن با نگاهی به کارنامه فرهنگی وی به خیل آثار آداپته‌شده خارجی نیز، برمی‌خوریم که نقیض ادعای مخالفان اوست.

گروه شهر، به سرپرستی جعفر والی، از گروه‌های فعال و پرکار تئاتری شهر تهران در دهه ۴۰ بود که در ارائه نمایش به علاقه‌مندان تئاتر در تهران و شهرستانها، سهم قابل توجهی دارد.